

## نقد قرآنی - روایی بینش جبرگرای سران اموی در واقعه کربلا

حبیب‌الله حلیمی جلودار<sup>۱</sup>

عبدالرحمن باقرزاده<sup>۲</sup>

معصومه نوروزیان عزیزی<sup>۳</sup>

### چکیده

سران اموی به منظور ناحق جلوه دادن قیام عاشورا، بر باورهای تأثیرگذار بر افکار عمومی استناد کردند؛ از جمله با مستمسک قراردادن عباراتی چون «این خواست خدا بوده که این مصیبت بر شما وارد شد» و نیز با تکیه بر آیه ۳۰ سوره شوری که «آن چه از مصیبت‌ها به شما رسید به واسطه اموری است که خودتان فراهم کرده‌اید»، دست به مغالطه زدند و با روش جبرگرایانه درصدد تبرئه و مُحِق جلوه دادن خویش برآمدند. هدف مقاله حاضر، نقد و بررسی مستندات امویان در این مسئله است. سوال تحقیق این است که چه اشکالات منطقی بر ادعاهای امویان مبنی بر به حق جلوه دادن خود در قیام عاشورا وارد است؟

پژوهش حاضر به روش تحلیل محتوا و با مراجعه و بررسی منابع تاریخی و قرآنی صورت گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که سران اموی مغالطاتی داشته‌اند؛ از جمله مغالطه اراده تکوینی با تشریحی برای توجیه اقدامات ناحق خود؛ به گونه‌ای که تعلق مشیت خدا را به فعل بنده نسبت داده‌اند؛ در حالی که مشیت خدا، به مشیت عبد تعلق می‌گیرد نه به فعل او. دیگری توقای انفس که قتل کربلاراهم به خدا نسبت می‌دادند، در حالی که قتل شهدای کربلا نتیجه ظلم امویان بود، البته خداوند انفس آن‌ها را ستاند. بنی‌امیه مغالطه تکوین با تشریح را در موضوع حکومت و پادشاهی هم داشته‌اند. با آشکار ساختن ماهیت مغالطه‌آمیز ادعاهای امویان، روشن شد که حَقانیت قیام عاشورا انکارناپذیر است.

### واژه‌های کلیدی: قرآن، واقعه کربلا، سران اموی، مغالطه.

۱. دانشیار قرآن و حدیث، دانشگاه مازندران، گروه علوم قرآن و حدیث، بابلسر، ایران، نویسنده مسئول.

Email: Jloudar@umz.ac.ir

۲. استادیار کلام اسلامی، دانشگاه مازندران، گروه معارف اسلامی، بابلسر، ایران.

Email: A.Bagherzadh@umz.ac.ir

۳. طلبه سطح ۴ تفسیر تطبیقی، حوزه علمیه خدیجه کبری (علیها السلام) بابل، بابل، ایران.

Email: Zahrayas1361@gmail.com

پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۲

## مقدمه

### ۱. بیان مسئله

امام حسین علیه السلام به اقتضای زمان، جز قیام در مقابل سران اموی راهی ندیدند تا بتواند نتیجه ۲۳ ساله رسالت جدش صلی الله علیه و آله را احیاء نماید؛ زیرا آن حضرت علیه السلام بیعت خود با یزید را پایان دادن به اسلام محمدی صلی الله علیه و آله می دانستند. سران اموی این حرکت را خطر جدی برای قدرشان دیدند و زمینه‌های جنگ را علیه امام حسین علیه السلام فراهم ساختند و فجیع‌ترین کشتار را در حق ایشان و خاندان و پیروانش به تصویر کشیدند و آن‌ها را به شهادت رساندند.

امام علیه السلام که از یک سو خود، شخصیتی معروف در علم، عمل، قداست و عدالت الهی بود و از سویی دیگر سلاله رسول خاتم صل؟، موجب شد تا سران بنی امیه با نگاهی جبرگرایانه، ایشان را مقصر این حوادث بدانند و این واقعه را به «خواست خداوند» نسبت دهند. لذا بررسی افکار سران اموی نسبت به توجیه واقعه کربلا از اهمیت به سزایی برخوردار است. بنابراین، این پژوهش بر آن است تا نقدی بر استنادات سران اموی بر ناحق جلوه دادن واقعه عاشورا، با تکیه بر آیات و روایات داشته باشد. سوال تحقیق این است که چه اشکالات منطقی بر ادعاهای امویان بر برحق جلوه دادن خود در قیام عاشورا وارد است؟

### ۲. پیشینه پژوهش

در ارتباط با واقعه کربلا کتاب‌ها و مقالات بسیاری به رشته تحریر درآمده است که از جمله می‌توان به تاریخ طبری (طبری، ۱۳۷۵ ش؛ ج ۷، ص ۲)؛ مسند/امام شهید (عطاردی، ۱۳۷۶ ش)؛ سیره معصومان علیهم السلام (امین عاملی، ۱۳۷۶ ش، ج ۵، ص ۲۲۵-۷۱) و... اشاره نمود. از مقالات نیز می‌توان به «نقش جهت‌گیری سیاسی در شکل‌گیری گفتمان نمایشی واقعه کربلا» در نشریه مطالعات تاریخ اسلام (آقا حسنی و رفیعی، ۱۳۹۸ ش)؛ «روزه روز عاشورا، نقد و بررسی روایات و دیدگاه‌های فقیهان» در مجله پژوهش‌های فقهی (نوری، ۱۳۹۶ ش)؛ «نگاهی انتقادی به محل شهادت امام حسین علیه السلام - تحلیل پنداره گودال قتلگاه» در نشریه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی (رفعت، ۱۳۹۶ ش)؛ «فهم و تحلیل روایات تأویل آیه «کهیصص» به واقعه کربلا» در نشریه مطالعات فهم حدیث از سید علی اکبر ربیع نتاج و سید مرتضی حسینی امین (ربیع نتاج و حسینی امین، ۱۳۹۵ ش)؛ و... اشاره کرد.

### ۳. ضرورت و روش پژوهش

هدف مقاله حاضر نقد و بررسی مستندات امویان در این مساله است. در مقالات و آثاری که به عنوان پیشینه معرفی شد، موضوع «نقد قرآنی-روایی بینش جبرگرای سران اموی در واقعه کربلا»

مورد عنایت جدی قرار نگرفته است. این پژوهش بر آن است با روش تحلیل محتوا، با استناد به آیات و روایات و شواهد متعدد تاریخی ثابت کند که ادعاهای امویان در ناحق جلوه دادن قیام حماسی عاشورا، فاقد اعتبار منطقی و علمی است.

## یافته‌ها و بحث

سران اموی بعد از ایجاد واقعه کربلا، برای پیشگیری از آثارش و درست جلوه‌دادن کار خود، با نگاه اعتقادی وارد شدند و تمامی امور واقع شده بر این خاندان را به خداوند نسبت دادند؛ لذا آن را «خواست خدا» برشمردند و در بعضی شرایط از آیات الهی استفاده نمودند تا اعمالشان را حق جلوه دهند.

بر آشنایان با تاریخ اسلام و سوابق مباحث کلامی روشن است که دستگاه بنی امیه از مروجان جبرگرایی بوده‌اند. آن‌ها تلاش می‌کردند حاکمیت خود را به خداوند نسبت داده و مخالفان خود را در حقیقت مخالفان قضای الهی معرفی نمایند و بگویند که مقاومت در برابر قضا و قدر الهی بی فایده است. چنان چه معاویه در سخنانش می‌گفت: «هَذِهِ الْخَلَافَةُ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ قَضَاءٌ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ؛ این خلافت امری الهی و قضای الهی است» (ابن عساکر، ۱۹۹۵م: ج ۱۹، ص ۱۹۷). وی هم چنین به دنبال مخالفت عایشه با خلافت یزید، در سال ۵۶ هجری در مدینه، به وی گفت: «إِنَّ أَمْرَ يَزِيدٍ قَضَاءٌ مِنَ الْقَضَاءِ، وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ الْخِيَرَةَ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ ماجرای زمامداری یزید قضای حتمی است که بندگان در این ارتباط از خود اختیاری (در مخالفت) ندارند» (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۱۴۸).

از کسانی که در مورد واقعه کربلا، وارد توجیهات کلامی شده و در مواجهه با آن، از دریچه جبرگرایانه وارد شد، ابتدا عبیدالله بن زیاد و بعد یزید بن معاویه هستند:

### ۱. استدلالات و استنادات عبیدالله بن زیاد

بعد از واقعه عاشورا و قتل و غارت خاندان پیامبر ﷺ، آن‌ها را به اسارت برده و ابتدا آن‌ها را در کوفه و در مجلس عبیدالله بن زیاد حاضر کردند.

در گزارشات تاریخی آمده است زمانی که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را به شهادت رساندند، ابن زیاد برای رساندن این خبر به مردم کوفه، در مسجد بزرگ کوفه بالای منبر می‌رود و با قیافه حق به جانب، این‌طور سخن می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ وَ نَصَرَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكُذَّابَ بَنِي الْكُذَّابِ؛ حمد و سپاس خدا را که حقیقت و اهل آن را پیروز کرد و امیر مؤمنان و پیروانش را یاری نمود و دروغ‌گو پسر دروغ‌گو را گشت» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۴۵، ص ۱۱۹).

به گفته استاد مطهری، در جوامعی که مردم غالباً افکار مذهبی دارند، دستگاه‌های جبار برای توجیه خودشان، جبرگرا می‌شوند؛ یعنی همه چیز را مستند به خدا می‌کنند، این‌که «آن چه هست همان است که باید باشد و آن چه نیست همان است که نباید باشد». در واقع منطق جبرگرایی، منطق ابن زیاد بود که این منطق او را در مواجهه با حضرت زینب علیها السلام شاهد هستیم و در کتب تاریخی [۱] به آن اشاره کردند که مسأله خدا را طرح می‌کند که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ اَكْذَبَ اُخْذُوتِكُمْ» (مطهری، ۱۳۸۴ ش: ج ۱۷، ص ۴۲۳). این‌ها نمونه‌ای از استنادات عبیدالله در نسبت دادن اعمال خود به خداوند در برابر حضرت زینب علیها السلام بوده است که به طور خلاصه شرح آن می‌آید:

۱-۱. **عبیدالله بن زیاد و حضرت زینب علیها السلام**: طبق اسناد تاریخی، زمانی که اهل بیت سیدالشهداء علیهم السلام را بر ابن زیاد وارد کردند، حضرت زینب علیها السلام به میان کنیزانش رفت. ابن زیاد از جمع پرسید: این زن چه کسی بود که خود را کناره گرفت؟ جوابش را ندادند و دو مرتبه سؤال خود را تکرار کرد. یکی از کنیزان، حضرت زینب علیها السلام را معرفی کرد که ایشان دختر فاطمه علیها السلام و او هم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ابن زیاد به سمت حضرت زینب علیها السلام می‌رود و به ایشان می‌گوید: «وَقَالَ لَهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ اَكْذَبَ اُخْذُوتِكُمْ؛ سپاس خدا را که شما را رسوا کرد و از بین برد و حرف‌های تازه [ادعاهای] شما را تکذیب کرد». حضرت زینب علیها السلام مقابل گفته او می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَكْرَمَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيراً وَ اِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ ستایش خداوندی را که ما را به وسیله پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم گرامی داشت و ما را از هر پلیدی پاک گردانید؛ و به یقین فاسق رسوا می‌شود و فاجر دروغ می‌گوید و آن فرد [فاسق دروغگو] از ما نیست و خدا را سپاسگزاریم». ابن زیاد در برابر پاسخ او می‌گوید: «دیدید خداوند با خویشاوندانت چه کرد؟» زینب علیها السلام فرمود: «قَالَتْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا اِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتُحَاجُّونَ اِلَيْهِ وَ تُخْتَصِمُونَ عِنْدَهُ؛ خداوند شهادت را بر آن‌ها روزی فرمود و اکنون در خوابگاه خود آرمیده‌اند، خداوند روز قیامت تو را با آن‌ها جمع خواهد کرد تا آن‌گاه در محضر خداوند با هم محاکمه و مخاصمه کنید» (مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۱۱۵؛ عطاردی، ۱۳۹۰ق: ص ۳۵).

حتی در بعضی از کتب تاریخی معتبر به طور مرسل از مسلم الجصاص این‌طور نیز وارد شده است که حضرت زینب علیها السلام در برابر گفته ابن زیاد فرمود: «فَقَالَتْ مَا رَأَيْتُ اِلَّا جَمِيلاً، هُوَ لَآءِ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا اِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتُحَاجُّونَ اِلَيْهِ وَ تُخْتَصِمُونَ عِنْدَهُ، فَانظُرْ لِمَنِ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ تَكَلِّشُكَ اُمَّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ؛ جز زیبایی ندیدم، آن‌ها گروهی بودند که خدا بر آن‌ها

شهادت را مقرّر داشت، آن‌ها به سوی قتلگاه خود شتافتند و به زودی خدا بین تو و آن‌ها جمع فرموده، بعد تو محاجّه و مخاصمه شوی، بنگر پیروزی از آن چه کسی خواهد بود، مادرت به عزایت بنشیند، ای پسر مرجانه» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۴۵، صص ۱۱۵-۱۱۶؛ ابن طاووس، ۱۳۸۰ش، صص ۱۷۶-۱۷۷؛ امین عاملی، ۱۳۷۶ش: ج ۵، ص ۱۹۰؛ قمی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، صص ۹۴۷-۹۴۸).

این کلام از سوی عبیدالله بن زیاد حکایت از این دارد که او از اذهان عمومی برای حق جلوه‌دادن منظر و منظور خود استفاده کرده است؛ چرا که خود را برحق دانسته و برای رسیدن به اهداف خود حتی از باور و عقاید مردم به نفع خود بهره می‌بردند. آن‌ها با افکار جبرگرایی، حکومت و قدرت را از سوی خداوند، حق خود می‌دانستند. به همین جهت در منطق‌شان امام حسین علیه السلام برای آن‌ها تهدیدی بر قدرت‌شان بوده است و با این تفکر با او به جنگ برخاسته و ریختن خون او را بر خود مباح دانستند. در حالی که حضرت زینب علیها السلام با بیان پرمعنای خود نقشه او را برملا می‌کند و دست بر روی نقطه ضعفش می‌گذارد و به او یادآوری می‌شود که جدّ من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و ما از سوی ایشان مورد احترام هستیم، ولی تو این‌طور نبوده و به واسطه جدّت مورد احترام نیستی!

۲-۱. **عبیدالله بن زیاد و امام سجاد علیه السلام**: ابن زیاد بعد از مخاصمه با حضرت زینب علیها السلام از امام سجاد علیه السلام می‌پرسد، تو کیستی؟ گفت: من علی بن حسین هستم. گفت: آیا علی بن حسین را خداوند نکشت؟ ایشان فرمود: من برادری دیگر به نام علی داشتم، مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت: خیر، خداوند او را کشته است! امام سجاد علیه السلام با استناد بر آیه ۴۲ زمر در پاسخ به ابن زیاد می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۱۱۶؛ ابن طاووس، ۱۳۸۰ش: ص ۱۷۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۴۵، ص ۱۱۷؛ قمی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ص ۹۴۹؛ امین عاملی، ۱۳۷۶ش: ج ۵، ص ۱۹۱؛ مطهری، ۱۳۸۴ش: ج ۱۷، ص ۴۲۵؛ عطاردی، ۱۳۹۰ق: ص ۳۵۲).

استناد امام سجاد علیه السلام بر آیه مورد نظر، منطق جبرگرایی ابن زیاد را برملا می‌سازد و افکار مردم را بیدار می‌نماید. در *قرآن*، مثال‌های فراوانی وجود دارد که دلالت بر این دارد که دریافت جان از سوی خداوند صورت می‌گیرد و با اذن ایشان این امر، از جانب مراقبانی نیز تحقق می‌یابد. برخی از این آیات عبارت‌اند از:

\* «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ \* وَهُوَ الْغَايُ قَوْقُ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ؛ او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می‌گیرد؛ و از آن چه در روز کرده‌اید، با خبر است؛ سپس در روز شما را (از خواب)

برمی‌انگیزد؛ و (این وضع هم چنان ادامه می‌یابد) تا سرآمد معینی فرا رسد؛ سپس بازگشت شما به سوی اوست؛ و سپس شما را از آن چه عمل می‌کردید، با خبر می‌سازد\* او بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (در این موقع)، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ و آن‌ها (در نگاه‌داری حساب عمر و اعمال بندگان)، کوتاهی نمی‌کنند» (انعام/ ۶۰ و ۶۱)؛

\*\* «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ بگو: ای مردم! اگر در عقیده من شک دارید، من آن‌هایی را که جز خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم! تنها خداوندی را پرستش می‌کنم که شما را می‌میراند! و من مأمورم که از مؤمنان باشم!» (یونس/ ۱۰۴)؛

\*\* «قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ؛ بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس شما را به سوی پروردگارتان بازمی‌گرداند» (سجده/ ۱۱)؛

\*\* «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ...؛ کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آن‌ها را گرفتند، در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند» (نساء/ ۹۷).

لذا باید به معنای تَوْفَایِ انفس توجه داشت؛ زیرا به فرمایش علامه طباطبایی در «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» مراد از «انفس»، ارواح است. ارواحی که متعلق به بدن‌ها است، نه مجموع روح و بدن، چون مجموع روح و بدن، در هنگام مرگ گرفته نمی‌شود، تنها جان‌ها گرفته می‌شود؛ یعنی خداوند جان‌ها را هنگام مرگ بدن‌ها می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۱۷، ص ۲۶۹). پس مرگ بدن‌ها مثل تَوْفَایِ انفس، در اراده تکوینی الهی وجود دارد، ولی در اراده تشریحی به واسطه عوامل دیگری رقم می‌خورد. مثلاً ظلم یزید و عبیدالله و ... بدن‌های شهدای کربلا را به مرگ می‌رساند و خداوند انفس آن‌ها را می‌ستاند.

فساد گفتار عبیدالله در این است که بین اراده تکوینی و تشریحی مغالطه نمود تا منویات و اعمال باطل خود را توجیه کند. به گفته علامه طباطبایی از آیه «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (انسان/ ۳۰) به دست می‌آید که تحقق مشیت بنده موقوف برخواست خداوند است؛ یعنی مشیت خدای تعالی در مشیت و عمل بنده اثر دارد، به این معنا که اگر خدا بخواهد عملی از بنده سر بزند، نخست در او مشیت و خواست ایجاد می‌کند، پس مشیت خدا به مشیت عبد تعلق می‌گیرد، نه به فعل عبد. به عبارت دیگر مستقلاً و بدون واسطه به مشیت عبد تعلق می‌گیرد و با واسطه به فعل او. پس تأثیر مشیت خدا طوری نیست که مستلزم جبر در بنده بشود و چنان هم نیست که بنده در اراده خود مستقل باشد و هر کاری خواست بکند، هر چند که خدا نخواسته باشد. پس فعل بنده،

اختیاری است، چون مستند به اختیار و اراده خود اوست (همان: ج ۲۰، ص ۱۲).

بنابراین اراده انسان‌ها در طول اراده خداوند است، اما فعل انسان‌ها از اراده خودشان صادر می‌شود که البته اراده الهی با واسطه، به فعل انسان‌ها تعلق می‌گیرد؛ لذا عمل سران اموی با واسطه در اراده تکوینی الهی وجود داشت، لکن خداوند در اراده تشریحی خود از ظلم منع کرده است پس انسان‌ها قدرت اختیار دارند و از سوی خداوند مجبور به امری نشده‌اند، به همین جهت یک شخص می‌تواند با حُسن اختیار مسیر سعادت را پیماید و با سوء اختیار در مسیر شقاوت قرار گیرد؛ در واقع سران اموی نیز از این امر مستثنی نبودند. آن‌ها نیز با اراده و اختیار خود این مسیر را برگزیدند و هیچ جبری از سوی خداوند بر آن‌ها تحمیل نشده است؛ چرا که جبر با حکمت و عدل خداوند سازگار نیست.

در تکمیل پاسخ، به روایتی اشاره می‌شود که از حضرت علی علیه السلام درباره معنای قضاء و قدر سؤال شد. ایشان فرمودند: «أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ فَقَالَ لَا تَقُولُوا وَكَلَّمَهُمُ اللَّهُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَتَوَهَّنُوهُ وَلَا تَقُولُوا أَجْبَرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي فَتُظَلِّمُوهُ وَلَكِنْ قُولُوا الْخَيْرُ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ وَالشَّرُّ بِخِذْلَانِ اللَّهِ وَكُلُّ سَابِقٍ فِي عِلْمِ اللَّهِ؛ نگویند که خدا مردم را به خودشان واگذاشته و امور را به ایشان واگذار کرده که این توهین به مقام مقدس الوهیت است، و نگویند خدا مردم را مجبور به معصیت نموده که این نسبت ظلم به پروردگار است، بلکه بگویند: اعمال خیر به یاری و توفیق خداوند است، و اعمال شرّ و بد در نتیجه سلب توفیق خداوند از انسان سر می‌زند، و باید توجه داشت که تمام این امور در مرحله علم خداوند ثبت و نوشته شده است» (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ص ۲۰۹).

با بیان امام علی علیه السلام این حقیقت روشن می‌شود که اعمال انجام گرفته از سران اموی از روی جبر نبوده است؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، اجبار از سوی خداوند با حکمت، مشیت و عدل الهی سازگار نیست؛ چرا که اعمال خیر و شر هر دو، تکویناً در علم الهی قرار دارد، با این تفاوت که یکی در مشیت الهی با توفیق الهی همراه می‌شود، ولی دیگری با سلب توفیق خداوند از انسان سر می‌زند و البته از تشریح الهی خارج می‌گردد.

## ۲. یزید بن معاویه و واقعه کربلا

بعد از وقایع کوفه، اسرای کربلا را وارد شام کردند و به کاخ یزید بردند. یزید به علی بن الحسین علیه السلام گفت: «أَبُوكَ قَطَعَ رَجْمِي وَجَهْلَ حَقِّي وَنَازَعَنِي سُلْطَانِي فَصَنَعَ اللَّهُ بِهِ مَا قَدَرَأَيْتَ؛ ای پسر حسین، پدرت با من خویشاوندی خود را برید و حق مرا نادیده گرفت و در سلطنت من به نزاع با من برخاست. پس خدا با او چنان کرد که دیدی؟». علی بن الحسین علیه السلام در مقابل او آیه ۲۲ سوره حدید را قرائت فرمود: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ

أَنْ نَّبْرَأَهُاِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ؛ نرسد مصیبتی به شما در زمین و نه در وجود خودتان جز این که در کتابی پیش از آن که آن را بیافرینیم ثبت شده هست و همانا آن بر خدا آسان است». یزید به پسرش خالد گفت: پاسخش را بده. خالد ندانست چه بگوید. پس یزید با نقض نگاه جبرگرایانه خود، آیه ۳۰ سوره شوری را خواند: «آن چه از مصیبت‌ها به شما رسید، به واسطه چیزی است که خودتان فراهم کرده‌اید» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ص ۶۱۷؛ عطاردی، ۱۳۷۶ش: ج ۲، ص ۲۱۵؛ طبری، ۱۳۷۵ش: ج ۷، ص ۳۰۷۲؛ شهیدی، ۱۳۸۰ش: ص ۶۹-۷۱؛ عطاردی، ۱۳۹۰ق: ص ۳۵۴؛ امین‌عاملی، ۱۳۷۶ش: ج ۵، ص ۱۹۸؛ عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ص ۲۴۷) [۲].

۱-۲. نقد استدلال یزید بن معاویه؛ با توجه به نقل فوق، یزید برای توجیه عملکردش، از کلام الهی استفاده می‌کند تا عوام فریبانه بگوید کشته شدن حسین علیه السلام به خاطر عمل خودش بوده است؛ زیرا بر خلیفه زمانش شوریده و شورانده و یزید، جز سرکوبی‌اش چاره‌ای نداشته است. در حالی که امام حسین علیه السلام با صراحت بر عدم مشروعیت بنی‌امیه برای خلافت، ظلم و بیدادگری آن‌ها، ترویج فساد و بی‌بند و باری، قتل و غارت در بین مسلمین و ... که عامل مشروعیت قیامشان بود [۳]، تأکید نموده و از طرف دیگر با رجوع به تاریخ می‌توان فهمید که این موضع یزید، جز بهانه‌ای برای تبرئه خود از قتل حسین علیه السلام نیست؛ چرا که به گفته علامه طباطبایی اگر در این آیه، مصائب را مستند به گناهان کرده «فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»، خود دلیل بر این است که خطاب در آیه، متوجه کسانی است که صدور گناه از آن‌ها ممکن باشد. پس آیه شریفه از اول، شامل انبیاء که معصومند و افراد غیرمکلف نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۱۸، ص ۶۰).

طبرسی نیز می‌گوید که این آیه گرچه به لفظ عام وارد شده، ولی عمومیت ندارد - که بتوان گفت تمام مصیبت‌ها به خاطر گناه است - زیرا مصیبت‌های اطفال و دیوانگان که تکلیفی ندارند و نیز مصیبت‌های مؤمنین و اولیاء خدا که گناهی ندارند از این کل مستثنی خواهند بود. هم‌چنین پیامبران و امامان هرچند معصوم هستند ولی با مصیبت‌هایی که می‌بینند، آزمایش شده و با صبر براین مصائب، ترفیع درجه یافته به ثواب‌های عظیمی نائل می‌گردند (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۹، ص ۴۷).

البته باید به این امر اعتراف داشت که عصمت اهل بیت علیهم السلام و عدم صدور لغزش از آن‌ها، مورد قبول همه مردم آن زمان به خصوص شامیان نبود. هم‌چنین با توجه به پذیرش خلافت یزید از سوی مردم آن زمان به‌ویژه شامیان، هدف یزید «گنهکار نشان دادن امام حسین علیه السلام برای خروج بر خلیفه مسلمین» بود که تا حدودی هم موفق شد. اما با این وجود کسانی بودند که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشتند و کودکی امام حسین علیه السلام را مشاهده نمودند و دیدند که



پیامبر ﷺ بطور ایشان را گرامی می داشت؛ لذا شاهدیم که به هنگام هتک حرمت سر مبارک امام حسین علیه السلام، تکریم جدش صلی الله علیه و آله را تذکار می دهند؛ این امر خود نشان از جایگاه اهل بیت علیهم السلام نزد برخی مردم هوشیار و آگاه بوده است.

۲-۲. طرح یک شبهه: «ارتباط اعمال انسان با نظام عالم»: آیات قرآن بر این سنت الهی، یعنی ارتباط بین اعمال انسان و نظام عالم و ختم اعمال خوب به خیرات و اعمال سوء به فساد و تباهی تأکید دارد.

چنان که علامه طباطبایی نیز بر این اعتقاد است که آیه «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ؛ هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید» (شوری/ ۳۰) با توجه به مفاهیم آیات ۴۱ روم [۴]، ۹۶ اعراف [۵] و ۱۱ رعد [۶]، بر همین نکته تأکید داشته و دلالت دارد که بین اعمال آدمی و نظام عالم ارتباطی خاص برقرار است. به طوری که اگر جوامع بشری، عقائد و اعمال خود را برطبق آنچه که فطرت اقتضاء دارد، وفق دهند، خیرات به سوی شان سرازیر و درهای برکات به روی شان باز می شود، و اگر در این دو مرحله به فساد بگرایند، زمین و آسمان هم تباه می شود و زندگی شان را تباه می کند. این حقیقت براساس سنت الهی است، مگر این که پای سنت دیگر به میان آید. همانند سنت امتحان، استدراج و املاء که در این صورت، وضع صورتی دیگر به خود می گیرد و به جای چشاندن نمونه ای از آثار سوء اعمال شان، نعمت را به سوی شان سرازیر می کند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۱۸، ص ۵۹).

علاوه براین، شواهدی یافت می شود که وجود رابطه بین اعمال انسان ها و پیشامدهای جهان را تأیید می نماید، نظیر آیه ۱۱۲ سوره نحل، آیه ۵۲ سوره هود و ...

حال این شبهه پیش می آید: «کسانی مثل ما که به استناد یزید به آیه مذکور اشکال می کنند، با این آیات چه می کنند؟!»

### الف. پاسخ قرآنی

**تحلیل اول:** امام حسین علیه السلام جدای از عصمت شان به اعتقاد شیعه، در دوران زندگی خود در کنار پدر، برادر و بعد از آن، به گونه ای بود که جز به سلامت نفس و مردم داری معروف نبود. این خاندان اتهامی نداشتند، جز از زبان حاکمان ظالم! لذا بر اساس نقد علامه طباطبایی که پیشتر آوردیم، اگر آیه «فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (شوری/ ۳۰)، مصائب را مستند به گناهان کرده، خود دلیل است بر این که خطاب در آیه متوجه کسانی است که صدور گناه از آن ها ممکن باشد. پس آیه شریفه از اول شامل معصومین علیهم السلام و افراد غیرمکلف نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۱۸، ص ۶۰).

آیه الله مکارم شیرازی، ضمن تأیید این که مورد آیه ۹۶ سوره اعراف يك حکم عمومی است و همه

را فرا می‌گیرد، این‌گونه پاسخ می‌دهد که پیامبران و امامان به واسطه همین رابطه اعمال با نظام عالم، همواره مراقب اعمال خویش بوده‌اند تا مبادا کمترین لغزشی از آن‌ها سر بزند؛ زیرا می‌دانیم مقام عصمت، مفهومش این نیست که انجام کار خلاف، برای آن‌ها محال است، بلکه آن‌ها با نیروی اراده و ایمان و با استفاده از اختیار خود و مدهای الهی، در برابر لغزش‌ها مصونیت دارند. آن‌ها حتی از ترك اولی می‌ترسیدند و از این‌که مسؤولیت‌های سنگین خود را به انجام نرسانند، بیمناک بودند؛ لذا در آیه ۱۵ سوره انعام، درباره پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «قُلْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ج ۶، ص ۲۷۲).

مفاد این آیه خود گواه بر این است که پیامبر ﷺ وقتی ترس از عذاب بر اثر نافرمانی از سوی پروردگار را داشت و مدام مراقب اعمال خود بود، چطور از امام حسین (ع) این انتظار وجود نداشت که نسبت به اعمالش مراقب باشد، در حالی‌که ایشان در دامن چنین شخصیتی پرورش یافت و مسلماً عملی انجام نمی‌دهد تا عواقبش را در نظام این عالم ببیند و شامل این قانون الهی قرار گیرد. بنابراین با استفاده از آیات مذکور، می‌توان استدلال یزید و دوستانش را در استناد به آیه نقض کرد.

**تحلیل دوم:** به نظر می‌آید ضمن تأیید پاسخ مفسران، این شبهه، پاسخی دیگر نیز داشته باشد. وقتی پذیرفتیم که اعمال انسان با نظام عالم ارتباط حتمی و مستقیم دارد، باید بپذیریم که آن‌چه بر انبیاء و اولیاء الهی از جمله امام حسین (ع) گذشت، پاسخ اعمال و عملکرد خودشان بوده است؛ زیرا وقتی در مقابل حاکم مستبد، زبان به اعتراض گشودند، باید منتظر تاوان این رفتار خویش باشند؛ چون از نگاه افراد خودکامه، انسان معترض، گناهکار و خلافکار است و باید به سزای اعمال خود برسد؛ مثلاً در داستان حضرت موسی (ع)، فرعون به مردم تحت سلطه خود می‌گوید من می‌ترسم که موسی آیین شما را دگرگون سازد و یا در شهر و دیار شما فساد برپا کند! (غافر/۲۶)؛ یعنی موسای مُضِلِح را مُفْسِد معرفی می‌نماید؛ یا جناب موسی (ع) برای مواجهه با فرعون به خدای مَنان عرضه می‌دارد که می‌ترسم فرعونیان طردم کنند. سینه‌ام از این امر در فشار است و زبانم نارسا است و به زعم فرعونیان گناهی از آن‌ها برگردن من هست که قابل کیفر است؛ لذا برادرم هارون را همراهم کن! (شعرا/۱۲-۱۴) و یا در ابتدای سوره فتح خداوند به پیامبر خاتم ﷺ وعده فتح مبین می‌دهد که نتیجه آن، این است که «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ بَيْتَهُ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا؛ تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید» (فتح/۲). برخی مفسرین منظور از ذنب ماتقدّم و ماتأخّر را اعمال پیامبر ﷺ

می‌دانند که در مخالفت با شرک و استبداد سردمداران مُشرک مکه در جهت تبلیغ دین الاهی داشتند؛ لذا خدای سبحان با فتح مکه و یا فتح حدیبیه که آن نیز منتهی به فتح مکه شد، شوکت و نیروی قریش را از آن‌ها گرفت و در نتیجه گناہانی که رسول خدا ﷺ در نظر مشرکین داشتند را پوشانید و آن جناب را از شر قریش ایمنی داد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۱۸، ص ۲۵۴).

بنابر آن چه گفته شد، می‌توان این‌طور استدلال کرد که عدم بیعت امام حسین ﷺ با یزید همان عملی است که از نگاه یزیدیان باید طرد و عاملش کشته شود و همین‌گونه هم شد. اما خداوند شوکتی به قیام و شهادت امام حسین ﷺ داد که علاوه بر این‌که قیام‌هایی را در پی داشت و هم چنان در پی دارد، در روز بعد از خروج اهل بیت امام حسین ﷺ از شام، ذلت و خواری و لعنت آل امیه آغاز شد.

**ب. پاسخ روایی:** کافی به سند خود از علی بن رئاب روایت کرده که گفت: از امام صادق ﷺ معنای کلام خدای عز و جل را پرسیدم که می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» «أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ ع مِنْ بَعْدِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيَهُمْ وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةِ مَعْصُومُونَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَكَلِيلَةَ مَائَةٍ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنَّ اللَّهَ يَخْصُ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيَكُمْ؛ عرضه داشتیم: آیا آن همه مصائب که به علی بن ابی طالب و اهل بیتش ﷺ بعد از رحلت آن جناب رسید به خاطر گناہانی بوده که مرتکب شدند، با این‌که آن‌ها اهل بیت طهارت و عصمت ﷺ بودند؟ امام در پاسخ فرمود: رسول خدا ﷺ در هر شبانه روز صد مرتبه استغفار می‌کرد و طلب مغفرتش به خاطر گناه نبود، بلکه به منظور اجر بود و هم چنین خدای تعالی اولیای خود را گرفتار مصائب می‌کند تا اجرشان دهد» (کلینی، بی تا، ج ۲، ص ۴۵۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۳۷۸).

لذا بدیهی است که نظام خلقت تحت فرمان خالق است و از تمامی تصرفات و خواسته‌های خرد گرفته تا وجود، فناء، زوال، حرکت، سکون، فعل و انفعال در صحنه عالم جز به اذن پروردگار رخ نخواهد داد و آیه ۱۱ سوره تغابن (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ؛ هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا!) نیز همین حقیقت را بیان می‌کند که هرگز مؤثری اثر نخواهد داشت و حادثه‌ای رخ نخواهد داد، جز به خواست پروردگار که آن را اعلام نموده و آن پدیده، خواسته را یافته و درک نموده و در مقام انقیاد، خواه ناخواه خواهد برآمد (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۶، ص ۱۹۵).

از طرفی استناد امام سجاد ﷺ به این آیه (حدید/۲۲) بر خلاف آیه ۳۰ سوره شوری است که یزید از آن، جهت توجیه کارش استفاده کرده بود؛ چرا که آیه ۳۰ سوره شوری در مقام ذم است ولی

آیه منقول از امام علیه السلام در مقام مدح است که نظیر آن، آیه ۱۵۶ سوره بقره است: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ آن‌ها که هرگاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم!» (قرشی، ۱۳۷۷ش: ج ۱۱، ص ۳۶).

**۲-۳. تهافت استدلال بنی‌امیه:** بنی‌امیه جبرگرا بودند و این امر را بر مردم القاء می‌کردند که هر چه در این دنیا اتفاق می‌افتد، بشر هیچ اختیاری از خود ندارد و این جبر در مورد آن‌ها هم صدق می‌کند و ماجرای کربلا نیز به همین خاطر اتفاق افتاد. از یک طرف اذعان دارند که با «خواست خداوند» این اتفاق برای‌شان افتاده است - یعنی جبر! - از طرف دیگر با استناد به آیه ۳۰ سوره شوری می‌گویند که هر چه به امام حسین علیه السلام رسیده به خاطر عملکرد خودشان بوده است. اگر به اعتقاد آن‌ها انسان در این دنیا نسبت به عملش مجبور است، این امر چطور با این آیه مورد استناد یزید قابل جمع خواهد بود؟ حال این‌که این آیه، اختیار را اثبات می‌کند؛ چون بشر با سوء اختیار و نه از سر اجبار دچار خسران و مصیبت می‌شود. شخص مجبور، خود فاعل کاری نیست تا مصیبت بر او وارد شود و این فقط در صورت اختیار صورت می‌گیرد. در واقع سران اموی با این آیه، حرف خودشان را نقض کردند. چراکه مقبول عقل نیست که شخص مجبور، در کاری مورد مؤاخذة قرار گیرد که خود مباشر بر آن نبوده است و از سوی فاعل دیگر انجام شده است!

به همین جهت امام سجاد علیه السلام در مخاصمه یزید با او، آیه ۲۲ حدید را مطرح می‌نماید تا بر او ثابت کند که اگر این مصائب بر خاندانش روا شد، جز به اذن الهی نبوده است و همه در لوح محفوظ و در نقشه تکوینی الهی ثبت شده است. اما برخلاف دیدگاه و نظرات سران اموی که این حوادث را حق امام حسین علیه السلام و اهل بیتش می‌دانستند، امام سجاد علیه السلام آن را رد می‌نماید؛ چراکه عقاید امام حسین علیه السلام و فطرت ایشان در مسیری قرار داشت که درهای خیر با وجود این حوادث، به سوی باز شد که از جمله آن‌ها، شهادت برای پایداری دین جدش صلی الله علیه و آله بوده است. از نگاه معصوم علیه السلام این مسیر خیر بود، اما از نگاه یزید، عقاید حسین چون با امیال و خواسته‌های مادی یزید در تضاد بود، شرّ و باعث این مصیبت بر حسین شد. به همین جهت، سران اموی با نگاه جبرگرایانه از این کلام الهی و با تناقض‌گویی جهت راهبرد اهداف‌شان استفاده نمودند تا بتوانند بر کارشان رنگ خدایی بدهند و از این طریق در استتار آیات پنهان گردند، در صورتی که خود بهتر می‌دانستند، چه کسی برحق بوده است.

**۲-۴. استدلال دیگر یزید:** منقول است زمانی‌که سرهای شهدای کربلا را پیش یزید آوردند، وقتی سر مبارک امام علیه السلام؟ را در بین سرها دید گفت: «قَالَ وَلَمَّا وُضِعَتِ الرَّؤُوسُ بَيْنَ يَدَي يَزِيدَ وَ فِيهَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ يَزِيدُ تُفَلِّقُ هَامًا مِنْ رِجَالِ أَعَزَّةٍ، عَلَيْنَا وَ هُمْ كَانُوا أَعَنَى وَ أَظْلَمًا؛ از رجالی که بر

ما سروری داشتند فرق‌ها شکافتیم و آن‌ها نسبت به ما عاق‌تر و ستمگ‌تر بودند» (مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۱۱۹). بعد رو به اهل مجلس کرد و گفت: «این مرد به من افتخار می‌کرد که پدر من از پدر تو بهتر و مادرم از مادر تو بهتر بود، و جدّ من از جدّ تو بهتر و خودم از تو بهترم، همین سخنان بود که او را به کشتن داد. اما این که می‌گفت: پدر من از پدر یزید بهتر است جوابش این است که پدر من با پدر او بر سر خلافت به منازعت برخاست و خدا به نفع پدر من و به ضرر پدر او حکم نمود و خلافت را به من داد. اما این که می‌گفت مادر من از مادر یزید بهتر بود، قسم به جان خودم این را درست می‌گفت، چون فاطمه دختر رسول خدا ﷺ بهتر از مادر من بود، و اما این که می‌گفت: جدّ من از جدّ او بهتر است، این نیز درست بود؛ چون کسی که ایمان به خدا و روز جزا دارد به خود، چنین جرأتی نمی‌دهد که بگوید ابوسفیان بهتر از محمّد بود، اما این که می‌گفت خود او بهتر از من است، گویا این آیه را نخوانده بود که خدای تعالی می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ ... بگو: بارالها! مالک حکومت‌ها تویی» (آل عمران ۲۶/۱) (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۳، ص ۱۴۳).

**پاسخ استدلال یزید بن معاویه:** یزید با خواندن این آیه می‌خواست به افکار عمومی بفهماند که با توجه به مفاد آیه، حق حاکمیت از آن او بوده و خداوند در اختیارش قرار داد، اما حسین علیه السلام، قصد داشت تا حقّ او را بستاند.

در واقع او با حيله و ترغند از اطلاق آیه استفاده کرد و مالکیت بر مردم در زمین را حق طبیعی، مسلم و خدادادی خود دانست. طبق آیه ۲۶ سوره آل عمران، کلمه «مُلْک» از آن جهت به صورت اطلاق آمده تا بفهماند مالکیت آن کس که در مُلکش عدالت می‌کند و هم مالکیت کسی که در مُلکش جور و ستم روا می‌دارد، هر دو از خداست. یعنی مُلْک نسبت به کسی که اهلیت آن را دارد نعمت است و این نعمت را خدای سبحان در اختیار او نهاده و نسبت به آن که اهلیت ندارد نعمت و بدبختی است، و این نعمت و عذاب را خدا به گردن او انداخت. پس به هر حال مُلْک چه خویش و چه بدش از ناحیه خدا است و فتنه‌ای است که با آن بندگان خود را می‌آزماید (همان، ص ۱۳۱). در کافی از عبدالاعلی، مولای آل سام از امام صادق علیه السلام روایت شد که حضور آن جناب عرضه داشتیم قرآن می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ، وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»، آیا جز این است که مُلْک بنی‌امیه را خدا به آن‌ها داده است؟ فرمود: «لیس حیث تذهب، إن الله عزوجل آتانا الملك وأخذته بنوأمیة، بمنزلة الرجل یكون له الثوب فیأخذہ الآخر، فلیس هو للذی أخذہ؛ این‌طور که تو فکر کرده‌ای نیست، خدای عزّ و جلّ مُلْک را به ما داد، ولی بنی‌امیه از دست ما ربودند، همان‌طور که خدا به مردی جامه نو می‌دهد، ولی چپاولگری آن را از دست وی می‌رباید، هم‌چنان که نباید گفت خدا به چپاولگر جامه، روزی کرده، چون جامه، مال او نیست، همین‌طور

نباید گفت خدا به بنی امیه مُلک داده است» (کلینی، بی تا، ج ۸، ۲۶۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ص ۶۰۷؛ عیاشی، ۱۳۸۰ش: ج ۱، ص ۱۶۶؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۳۲۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۳، ص ۱۴۲؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ش: ج ۵، ص ۷۶؛ مشهدی، ۱۳۶۸ق: ج ۳، ص ۶۳).

مقصود امام علیه السلام مالکیت و ولایت از نوع تشریعی است، نه تکوینی؛ چون از نظر تکوین، مُلک بنی امیه را هم خدای تعالی داد، همان طوری که خدا مُلک جابرانه نمود را هم از خودش دانسته و فرمود: «أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ؛ خداوند به او حکومت داده بود» (بقره/ ۲۵۸)، اما ولایت تشریعی از جانب خداوند صورت می‌گیرد و حکم به ولایت شخصی می‌دهد که اطاعتش بر مردم واجب است. همان طور که قرآن شاهد مثال‌هایی در حکمرانی افراد خاص بر قومش است، مانند طالوت که درباره آن فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا» (بقره/ ۲۴۷) (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۳، ص ۱۴۲). در واقع مالک واقعی تمامی حکومت‌ها خداست. مُلک برای غیرخدا، موقتی و محدود است و دیگران امانت‌داری بیش نیستند و باید طبق رضای مالک اصلی عمل کنند؛ چون خداوند به هرکس که شایسته و لایق باشد، حکومت می‌دهد. همان‌گونه که به سلیمان، یوسف، طالوت و ذوالقرنین عطا نمود: «تُوْتِيَ الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی» (آل عمران/ ۲۶) (قرآنی، ۱۳۸۸ش: ج ۱، ص ۴۹۳).

حضرت زینب علیها السلام نیز سخن یزید را با بیانی نظیر بیان امام صادق علیه السلام رد نموده است. ایشان در پاسخ یزید فرمود: ای یزید گویا از این‌که اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ گرفتی و کار ما بدین جا کشید که به اسیری مان ببرند، آن طور که سایر اسیران را می‌برند، به خاطر این بود که ما نزد خدا خوار و تو در درگاه او محترم و آبرومند بوده‌ای؟ و خدا به خاطر عظمت مقامی که تو نزد او داشته‌ای ما را چنین، و تو را چنان کرد؟! از این‌که باد به دماغت افکنده‌ای و اظهار مسرت می‌کنی پیدا است که این طور پنداشته‌ای. چون می‌بینی دنیا و همه اسباب ظاهری هم اکنون رام تو هستند و گردش امور به کام تو و مُلک و سلطنت ما بدون دردسر در دست تو است. ناگزیر از تو می‌خواهم لحظه‌ای سکوت کنی و آرام‌گیری تا به تو بفهمانم که چقدر در اشتباهی. مگر به یاد نداری آن کلام خدا را که می‌فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ، إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ آن‌ها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند)، تصور نکنند اگر به آن‌ها مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آن‌ها مهلت می‌دهیم فقط برای این‌که بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آن‌ها، عذاب خوارکننده‌ای (آماده شده) است!» (آل عمران/ ۱۷۸) (ابن طاووس، ۱۳۸۰ش: صص ۱۸۱-۱۸۲؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ج ۳، ص ۱۴۳).

با این بیان روشن می‌شود که بنی امیه بر مردم از نوع مُلک تکوینی داشتند و به اذن خداوند

در عالم تکوین این شرایط برای شان ایجاد شد تا با اختیار بتوانند در مسیر خوب و یا بد قدم بردارند؛ عده‌ای همانند سران اموی با سوء اختیار از این ولایت تکوینی، در مسیری قرار می‌گیرند که به گمان خود، مردم باید از آن‌ها اطاعت کنند. در حالی که بنی‌امیه دارای ولایت تشریحی نیستند تا بتوانند بر مردم حکم برانند، لذا با تقاط و مغالطه تکوین و تشریح، مردم را فریفتند و از مسیر الهی خارج شدند و با فجیع‌ترین صورت و با چهره حق به جانب، حق ولایت تشریحی امام حسین علیه السلام را غصب و به خاطر امیال نفسانی، او را به شهادت رساندند. با توجه به این مطلب، ولایت تشریحی به اذن الهی، خاص ائمه معصومین علیهم السلام است؛ چرا که نه تنها آیات، بلکه روایات فراوانی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شأن اهل بیت علیهم السلام وارد شده که اطرافیان بنی‌امیه بر آن اذعان داشته‌اند. با دقت در سخن یزید، اعتراف ایشان مسلم است که حسین علیه السلام از خاندان پاکی است که یزید این‌گونه نیست. مادرش فاطمه علیها السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مادر او مرجانه بهتر است و جد او از جدش بهتر است، چون فرستاده‌ای از سوی خداست همراه با معجزه اعجازانگیز قرآن، در حالی که ابوسفیان کسی بود که در فتح مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او امان داد تا تحت لوای اسلام قرار گیرد.

در تفسیر از محمد بن اسحاق روایت شد: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ الْمَلِكِ الْبُؤَةِ الَّذِي أُعْزِ بِهٖ مِنْ تَبِعِهِ، وَأَذِلَّ بِهٖ مَنْ خَالَفَهُ؛ مَلِكُ نُبُوتٍ، بِهٖ كَسَىٰ كَهِ او رَا تَبَعِيَّتْ كَنْد عَزَّتْ مِی دَهْدُ وَ كَسَىٰ كَهِ از او مَخَالَفَتْ كَنْد رَا ذَلِيلٌ مِی كَنْد» (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ص ۶۲۴). بر اساس این روایت، کسی از مُلک نبوت بهره‌مند خواهد بود که از او تبعیت و پیروی کند. در این صورت مُلک حقیقی از سوی خداوند نصیبش می‌شود.

این ویژگی در تاریخ، جز در اهل بیت پیامبر عهم؟ یافت نمی‌شود و بنی‌امیه با ظلم معهود خود به خصوص فاجعه کربلا، جز ذلّت و لعن بهره‌ای نداشته‌اند؛ چرا که در تقابل با نقشه تشریحی الهی حرکت کرده‌اند.

### جمع بندی و نتیجه‌گیری

جبرگرایی و ترویج آن از سوی خاندان بنی‌امیه، راهی برای تحکیم حکومت خود و برون رفت از جنایاتی بوده است که مرتکب می‌شدند. به دنبال حادثه کربلا، دستگاه حکومت بنی‌امیه در کوفه و شام، تمام تلاش خود را برای استناد واقعه تلخ عاشورا و جنایات خود به جبر الهی به کار گرفتند تا هم افکار عمومی را فریب دهند و هم از واکنش‌های احتمالی و قیام‌های انتقام‌جویانه جلوگیری نمایند. اما منطق الهی خاندان عصمت و طهارت به ویژه امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام و استناد آن‌ها به آیات الهی، باعث خنثی شدن ترفند جبرگرایانه یزیدیان و مایه پیشگیری از تأثیر

آن بر افکار عمومی و ترغیب منتقمین خون اهل بیت علیهم‌السلام گردید، به گونه‌ای که قیام‌های مختلفی جهت انتقام از واقعه عاشورا به وقوع پیوست.

یزیدیان که خود را ناتوان از مقابله با منطقی امام سجاد علیه‌السلام و حضرت زینب علیها‌السلام می‌دیدند، گاهی دچار تناقض شده و به آیاتی استناد می‌جستند که خود نقض تفکر جبرگرایانه آن‌ها بود. یزیدیان، حکومت خود را هم نتیجه خواست و اراده الهی دانسته و به دنبال اثبات مطلوبیت و مشروعیت آن بودند که این ترفند نیز با بیانات روشنگرانه اهل بیت علیهم‌السلام در طول دوره اسارت خنثی گردید. باری! با آشکار ساختن ماهیت مغالطه‌آمیز ادعاهای امویان، روشن شد که حقیقت قیام عاشورا انکارناپذیر است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. وقعه‌الطّف، از لوط بن یحیی ابو مخنف کوفی، ص ۲۶۲؛ مالی شیخ صدوق (ابن بابویه قمی)، ص ۱۶۵؛ /ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۱۵.
۲. این مطلب در کافی نیز به شکل دیگر نقل شده است (کلینی، بی تا: ج ۲، ص ۴۵۰).
۳. به عنوان نمونه امام علیه‌السلام فرمود: من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله ناکتا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله... ألا وإن هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان وتركوا طاعة الرحمن وأظهروا الفساد وعطلوا الحدود... (طبری، ۱۳۷۵ ش: ج ۳، ص ۳۰۷). یا فرمودند: أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَإِنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتْنَاهِي عَنْهُ لِيَرْعِبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُجْحًا (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ج ۴۴، ص ۳۸۱) و ...
۴. «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمال‌شان را به آن‌ها بچشاند، شاید (به سوی حق) بازگردند!» (روم/۴۱).
۵. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا؛ و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم؛ ولی (آن‌ها حق را) تکذیب کردند» (اعراف/۹۶).
۶. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملت) را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آن‌ها آن چه را در خودشان است تغییر دهند!» (رعد/۱۱).



## فهرست منابع

۱. **قرآن کریم**، (۱۳۷۳ش)، مترجم: ناصر، مکارم شیرازی، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، قم.
۲. آقا حسینی، محسن؛ رفیعی، امیر تیمور، (۱۳۹۸ش)، **نقش جهت‌گیری سیاسی در شکل‌گیری گفتمان نمایشی واقعه کربلا**، نشریه علمی پژوهشی مطالعات تاریخ اسلام، سال ۱۱، شماره ۴۱، صص ۷ تا ۳۰.
۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۱۹ق)، **تفسیر القرآن العظیم**، محقق: اسعد، محمد طیب، مکتبه نزار، ریاض.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۳۸۰ش)، **لهوف**، مترجم: ابوالحسن، میرابوطالبی، دلیل ما، قم.
۵. ابن عساکر، ابوالقاسم، (۱۹۹۵م)، **تاریخ مدینه دمشق**، دارالفکر، بیروت.
۶. ابن قتیبه دینوری، (۱۴۱۸ق)، **الامامه والسیاسه**، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۷. امین عاملی، محسن، (۱۳۷۶ش)، **سیره معصومان**، مترجم: علی، حجتی کرمانی، سروش، تهران.
۸. بحرانی، هاشم، (۱۴۱۶ق)، **البرهان فی تفسیر القرآن**، بنیاد بعثت، تهران.
۹. حسینی همدانی، محمد، (۱۴۰۴ق)، **انوار درخشان**، محقق: محمدباقر، بهبودی، کتابفروشی لطفی، تهران.
۱۰. ربیع نتاج، سیدعلی اکبر، حسینی امین، سیدمرتضی، (۱۳۹۵ش)، **فهم و تحلیل روایات تأویل آیه «کهیص» به واقعه کربلا**، نشریه مطالعات فهم حدیث، شماره ۵، صص ۷۵ تا ۹۱.
۱۱. رفعت، محسن، (۱۳۹۶ش)، **نگاهی انتقادی به محل شهادت امام حسین علیه السلام** «تحلیل پنداره گودال قتلگاه»، نشریه علمی پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سال هشتم، شماره ۲۸، صص ۵۷ تا ۸۰.
۱۲. شهیدی، جعفر، (۱۳۸۰ش)، **زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۳. صادقی تهرانی، محمد، (۱۳۶۵ش)، **الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن**، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم.
۱۴. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۹۰ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
۱۵. طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۰۳ق)، **الاحتجاج**، مرتضی، مشهد.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، مصحح: فضل‌الله، یزدی، طباطبایی؛ هاشم، رسولی، ناصر خسرو، تهران.
۱۷. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵ش)، **تاریخ طبری**، مترجم: ابو القاسم، پاینده، اساطیر، تهران، چاپ پنجم.
۱۸. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، **تفسیر نورالانقلین**، محقق: هاشم، رسولی محلاتی، انتشارات اسماعیلیان، قم.

۱۹. عطاردی، عزیز الله، (۱۳۷۶ش)، *مسند الإمام الشهيد أبي عبد الله الحسين بن علي عليه السلام*، عطارد، تهران.
۲۰. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۰ق)، *زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام*، اسلامیه، تهران.
۲۱. عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰ش)، *تفسیر عیاشی*، محقق: هاشم، رسولی محلاتی، چاپخانه علمیه، تهران.
۲۲. فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۵ق)، *تفسیر الصافی*، محقق: حسین، اعلمی، انتشارات الصدر، تهران.
۲۳. قرائتی، محسن، (۱۳۸۸ش)، *تفسیر نور*، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران.
۲۴. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۷ش)، *تفسیر احسن الحدیث*، بنیاد بعثت، تهران.
۲۵. قمی، عباس، (۱۴۲۲ق)، *منتهی الآمال*، تعریب: هاشم، میلانی، جامعه مدرسین، قم.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، (بی تا)، *الکافی*، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۸. مشهدی، محمد بن محمد رضا، (۱۳۶۸ق)، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، وزارت ارشاد، تهران.
۲۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۴ش)، *مجموعه آثار*، صدرا، تهران.
۳۰. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، کنگره شیخ مفید، قم.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۳۲. نوری، سید حسین، (۱۳۹۶ش)، *روزه روز عاشورا، نقد و بررسی روایات و دیدگاه‌های فقیهان*، نشریه علمی پژوهشی پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۳، شماره چهارم، صص ۹۳۵ تا ۹۵۸.